



درس تفسیر سوره مبارکه دخان - جلسه ۱۲

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ (۳۲) وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ (۳۳) إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ (۳۴) إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ (۳۵) فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۶) أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۳۷) وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (۳۸) مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۹) إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۰) يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۱) إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۴۲)﴾

ارث‌بری بنی اسرائیل از اموال باقی مانده بعد از هلاکت فراعنه

بعضی از نکاتی که مربوط به مباحث قبلی بود این است، اقوامی که به هلاکت رسیدند دو گروه بودند؛ یک گروه چیزی از آنها نمانده تا به بقیه ارث برسد، در آن مورد دارد که ﴿أَعْجَازُ نَحْلِ خَاوِيَةٍ﴾ شدند، ﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ﴾^۱، هیچ چیزی از آنها نمانده است که به اقوام بعدی برسد، گروه دیگری هستند؛ نظیر فراعنه مصر که «اموال»، «قصور»، «زروع»، «جَنَّات» و «عیون»ی از آنها مانده است و به دیگران رسید. در سوره مبارکه «هود» آیه صد این چنین می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَ حَصِيدٌ﴾؛ یعنی «مِنْهَا قَائِمٌ وَ مِنْهَا حَصِيدٌ»، این قریه‌ها بعضی‌ها سر پا هستند و بعضی‌ها هم کاملاً درو شدند؛ این ﴿حَصِيدٌ﴾، «فعیل» به

۱. سوره حاقه، آیه ۷.

معنای مفعول است. «يَوْمَ حَصَادِهِ» در ﴿وَأَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ﴾^۱ یعنی روز درو. وقتی که این مزرعه و زرع را درو می‌کنند، دیگر چیزی در زمین نمی‌ماند. فرمود که ما خیلی‌ها را درو کردیم، چیزی نمی‌ماند تا به دیگران ارث برسد! پس بعضی از این اقوام هلاکت شده، آثاری از اینها باقی است، ﴿مِنْهَا﴾؛ یعنی این قریه‌ها، ﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْاُقْرَى﴾؛ یعنی این شهرها و روستاها و دیارهایی که ذکر کردیم دو قسم هستند: در یک قسم عذاب طوری بود که کل شهر را ویران کرده است، «دَمَّرَهَا»، «تَدْمِير» کرد کل این شهر را، اما یک وقت است که برخی از این افراد عذاب شدند و برخی از آثار از بین رفتند و یک مقدار هست؛ فرمود: ﴿مِنْهَا قَائِمٌ﴾ بعضی از این قریه‌ها هستند که سر پا هستند ﴿وَحَصِيدٌ﴾؛ یعنی «مِنْهَا حَصِيدٌ» بعضی‌ها درو شده هستند. آن قریه‌هایی که ساختمان‌ها، بناها، زروع، جَنّات و عیون آنها درو شدند، چیزی نمانده که به ورثه برسد و آنهایی که سر پا هستند، آنها را ما ارث دادیم. جریان مصر از این قبیل بود که سر پا بود، فرمود: ﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنّاتٍ وَعُيُونٍ﴾^۲.

بازماندگان از هجرت همراه موسی (علیه السلام) وارث اموال آل فرعون

مطلب دیگر آن است که این تفکیک نشان می‌دهد مردم بنی‌اسرائیل به دو قسم تقسیم شدند: یک عده مهاجر بودند و یک عده هم در همان مصر ماندند، برای اینکه آیه ۵۷ به بعد سوره «شعراء» این است: ﴿فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنّاتٍ وَعُيُونٍ﴾^۳؛ یعنی آل فرعون را از سرزمین آباد خودشان بیرون بردیم؛ البته اینها خارج نشدند، ما اینها را بیرون کردیم. ﴿وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ * كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾^۴؛ اینها را به بنی‌اسرائیل دادیم، ﴿فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ﴾^۵ که بقیه داستان را از این به بعد ذکر می‌کند؛ یعنی وقتی آل فرعون را ما از این «کنوز»، «جَنّات»،

۱. سوره انعام، آیه ۱۴۱.

۲. سوره دخان، آیه ۲۵.

۳. سوره شعراء، آیه ۵۷.

۴. سوره شعراء، آیات ۵۸ و ۵۹.

۵. سوره شعراء، آیه ۶۰.

«عیون»، «زروع» و «مقام کریم» بیرون بردیم و اینها را به بنی اسرائیل ارث دادیم، اینها به دنبال وجود مبارک موسای کلیم تا دریا رفتند و غرق شدند؛ این نشان می‌دهد که بنی اسرائیل به دو قسمت تقسیم شدند: یک قسمت مهاجر بودند که به همراه موسای کلیم رفتند و یک قسمت همان‌هایی بودند که در مصر ماندند؛ البته به دلیل این تفکیک که فرمود: ﴿فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِّنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ * كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ * فَاتَّبَعُوهُمْ مُّشْرِقِينَ﴾، اینها را از این سرزمین بیرون بردیم، آثار و اموال اینها را به بنی اسرائیل دادیم، اینها آمدند کنار دریا که با آن گروه دیگر از وجود مبارک موسای کلیم و همراهانشان برخورد کردند. بنابراین این با آیاتی که می‌فرماید ما «مشارق ارض» را و «مغارب ارض» را به بنی اسرائیل دادیم،^۱ می‌تواند هماهنگ باشد.

قابل اثبات نبودن برترین امت بنی اسرائیل و دو وجه در برگزیدگی آنان

مطلب دیگر در این ﴿وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ﴾ است، این ﴿وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ﴾ اگر به لحاظ انبیا و اولیا که خدا به اینها داد به بنی اسرائیل برگردد، درست است؛ «اسرائیل»؛ یعنی یعقوب (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) که فرزندان فراوانی داشت، همان فرزندانی که حاضر بودند یوسف (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) را به چاه بیندازند یا حاضر شدند او را بکشند، این گروه که نمی‌توانند فضیلتی بر عالمیان داشته باشند! از همان اوّل شما نگاه می‌کنید، می‌بینید که بدرفتاری در آنها هست و بدرفتاری‌هایی که ذات اقدس الهی در قرآن کریم از این یهودی‌ها نقل می‌کند، از دیگران که نقل نمی‌کند؛ بنابراین نمی‌شود که اینها یک امت متمدّن و برجسته‌ای باشند، اگر فضیلتی هست برای انبیا و اولیای اینهاست و اگر برای اینها فضیلتی هست؛ یعنی ما برای اینها انبیا و اولیای فراوانی فرستادیم، برای هیچ امت و ملّتی به اندازه بنی اسرائیل ما انبیا نفرستادیم، اما خود اینها از همان آغاز بنی اسرائیل بودندشان - اسرائیل یعنی یعقوب، نام مبارک یعقوب است - در همان دودمان و در خانه یعقوب، اینها آمدند آن‌طور دروغ گفتند، برادر را به چاه انداختند و حاضر شدند در

۱. سوره اعراف، آیه ۱۳۷.

برابر پیغمبر خودشان برادر را بکشند! آن وقت این گروه چگونه می‌شود که ﴿وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ

الْعَالَمِينَ﴾ یا ﴿فَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ﴾ باشد. در آیه شانزده سوره «جاثیه» که در پیش است، فرمود: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا

بَنِي إِسْرَٰئِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالتَّوْبَةَ وَرِزْقَانَهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ﴾، ﴿عَلَىٰ الْعَالَمِينَ﴾ فضیلت

دادیم؛ یعنی در اعطای کتاب، در اعطای حکم، در اعطای توبت و در روزی‌هایی که به اینها دادیم، نه اینکه اینها

یک امت برجسته‌ای هستند! اینها از همان آغاز کار خودشان برادر به چاه انداختن را شروع کردند و هیچ امتی را

قرآن کریم به اندازه این یهودی‌ها سرزنش نکرد! از ﴿كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾^۱ گرفته تا ﴿وَقَتْلُهُمُ الْاَنْبِيَاءَ﴾^۲ تا ﴿وَلَقَدْ

يَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾^۳ تا ﴿وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِنْهُمْ﴾^۴.

پرسش: سیاق کلام دارد که بعضی از انبیا را تخصیص می‌زند.

پاسخ: نه، منظور این است که به بنی‌اسرائیل انبیای فراوانی دادیم که این درست است. به هیچ ملتی به اندازه

بنی‌اسرائیل خدای سبحان انبیا نداد، این درست است.

پرسش: توبه فرزندان یعقوب، همانند توبه جناب حُر است.

پاسخ: نه، این جا ﴿سَوَّلَتْ لَكُمُ الْاَنْفُسُ كُمْ﴾^۵ بود، آن آخرها دیگر رسوا شدند! تا آخرین لحظه هم به وجود

مبارک یوسف گفتند که یک برادر دزدی هم او داشت، همان جا بود و مهمان او بودند، ﴿فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ﴾^۶ که

سرقت کرده بود؛ وقتی آن ﴿صَوَاعَ﴾^۷ را در ظرف بنیامین یافتند، اینها آمدند به یوسف - البته نمی‌شناختند - گفتند

۱. سوره بقره، آیه ۶۵؛ سوره اعراف، آیه ۱۶۶.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸۱؛ سوره نساء، آیه ۱۵۵.

۳. سوره بقره، آیه ۶۱.

۴. سوره مائده، آیه ۱۳.

۵. سوره یوسف، آیات ۱۸ و ۸۳.

۶. سوره یوسف، آیه ۷۷.

۷. سوره یوسف، آیه ۷۲.

برادری هم داشت که او هم دزد بود، حالا شما صرف نظر کنید! به خود یوسف گفتند! در همان کاخ عزیز مصر و در مصر، وقتی اینها برگشتند و دیدند که برادرشان را گرفتند: ﴿إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ﴾^۱ گفتند برادری هم داشت که او هم سرقت می‌کرد، تا آخرین لحظه هم همین حرف را زدند! بنابراین اینها نمی‌توانند ﴿وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾ یا ﴿فَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ﴾ باشند؛ برای این جهت درست است که خدای سبحان به اینها نعمت فراوانی داد، انبیای فراوانی داد، اولیای فراوانی داد، چون اکثر انبیای ابراهیمی بنی‌اسرائیل هستند! بنی‌اسماعیل از وجود مبارک پیغمبر به عنوان رسول است و اهل بیت (علیهم‌السلام) هم به عنوان ائمه، اینها بنی‌اسماعیل هستند! اما بنی‌اسرائیل، یعنی بنی‌یعقوب همان‌ها هستند. بنابراین ما راهی برای اثبات اینکه این امت برترین امت است نداریم؛ البته در اینها یک مردان بالیانی بودند که قرآن از ایمان اینها یاد کرد و فرمود: ﴿مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾، نه خصوص یهودی‌ها! مسیحی‌ها هم بودند: ﴿مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ﴾^۲ این درست است؛ اما اینکه این امت، امت برجسته‌ای باشد ما دلیلی نداریم.

پرسش: نمی‌شود گفت که در یک بُرهه‌ای تمجید کرده و در بُرهه‌ای دیگر خیر؟

پاسخ: الآن آخرین بُرهه، بُرهه قرآن است! قرآن کریم وقتی که از اینها یاد می‌کند، اوصاف آنها همین است: ﴿كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ دارد، ﴿وَلَا تَزَالُ﴾^۳ دارد، ﴿وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ﴾ دارد، ﴿وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ﴾^۴ دارد، کدام امت غیر از اینها شروع کرد به پیغمبرکشی؟ آن هم این‌طور با جمع محلی^۱ با «الف» و «لام»؛ یعنی انبیای فراوانی را شهید کردند! بنابراین ما دلیلی نداریم که بگوییم این امت یک امت متدین، متمدن و برجسته‌ای است؛ البته در میان اینها افرادی هستند که قرآن از اینها با «مِنْ» تبعیضه یاد کرد: ﴿مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَ

۱. سوره یوسف، آیه ۷۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۱۳.

۳. سوره مائده، آیه ۱۳.

۴. سوره بقره، آیه ۶۱؛ سوره آل عمران، آیه ۲۱.

هُم يَسْجُدُونَ﴾ که این درست است. خود انبیا بنی اسرائیل هستند، چون فرزندان یعقوب می‌باشند، اولیای اینها و

امام‌هایی که در اینها بودند درست است؛ اما اینکه این امت، یک امت برجسته‌ای باشد دلیلی بر آن نیست.

عدم امکان حمل «فَضَّلْنَا» و «اَحْتَرْنَا» در آیه به گذشته بنی اسرائیل

بعضی‌ها خواستند بگویند که این ﴿فَضَّلْنَا﴾ یا ﴿اَحْتَرْنَا﴾ بی‌ی که در مورد آنها دارد، اینها فعل ماضی است و از

گذشته خبر می‌دهد؛ این کار نمی‌تواند تام باشد، چون درباره اهل بیت و اولیای الهی (عَلَيْهِمُ السَّلَام) هم همین تعبیر

آمده است؛ آیه ۳۳ سوره مبارکه «آل عمران» هم این است: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ

عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾، وجود مبارک سید الشهداء (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) هنگامی که علی بن الحسین (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) را به

میدان اعزام کرد، این آیه را پشت سر او خواند،^۱ این تا «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» درست است، نمی‌شود گفت که فعل

ماضی است و آن وقت برای گذشته است؛ در این گونه از موارد، چون خصوصیت عصمت و طهارت و کمال علمی

و عملی مطرح است، دیگر فعل ماضی و مضارع مطرح نیست، ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى﴾ نه اینکه قبلاً ﴿اصْطَفَى﴾ بود و

حالا این طور نیست، پس نمی‌شود گفت چون ﴿لَقَدْ اَحْتَرْنَا﴾ فعل ماضی است یا ﴿فَضَّلْنَا﴾ که در سوره «جاثیه»

آمده فعل ماضی است و شامل آینده نمی‌شود، این ﴿الْعَالَمِينَ﴾ را باید بررسی کرد، یک؛ و معیار فضیلت هم این

است که انبیای فراوانی به اینها دادیم، دو.

پرسش: «اصْطَفَيْنَا» و ﴿اَحْتَرْنَا﴾ با هم فرق می‌کنند.

پاسخ: «اصْطَفَيْنَا» نیست، ﴿اصْطَفَى﴾ است و فعل ماضی است، ﴿لَقَدْ اَحْتَرْنَا﴾ هم همین طور است و اینکه بهتر

از اوست! ﴿اَحْتَرْنَا﴾ بهتر از ﴿اصْطَفَى﴾ است، در حالی که آن ﴿اصْطَفَى﴾ که فعل ماضی است همه را می‌رساند.

۱. تسلیة المجالس و زینة المجالس (مقتل الحسین علیه السلام)، ج ۲، ص ۳۱۱.

﴿فَضَّلْنَا﴾ هم فعل ماضی است، ﴿اخْتَرْنَا﴾ هم فعل ماضی است، ﴿اصْطَفَى﴾ هم فعل ماضی است؛ ﴿اخْتَرْنَا﴾ و

﴿فَضَّلْنَا﴾ برتر از این ﴿اصْطَفَى﴾ است که ماضی مفرد است؛ ولی برای همه زمان‌هاست.

تبیین سخن مشرکان در انکار معاد

مطلب دیگر این وجوه چهارگانه است که در آغاز این سوره مبارکه «دخان» فرمود اینها یک مشکل جدی

درباره معاد دارند: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ * بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ * فَارْتَقِبْ

يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ﴾^۱، بعد فرمود: ﴿يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى﴾^۲ که در آنها سخن از معاد بود. فرمود اینها منکر

مسئله معاد هستند و می‌گویند پایان زندگی مرگ است و انسان با مُردن می‌پوسد و نابود می‌شود. ﴿إِنْ هَؤُلَاءِ

لَيَقُولُونَ﴾؛ حتماً حرف‌ها و منطق آنها این است که - مَعَاذَ اللَّهِ - بعد از مرگ خبری نیست، ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا

الْأُولَى﴾؛ فقط یک مرگ است و بعد از مرگ خبری نیست، ﴿وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ﴾؛ اینکه شما می‌گویید «يَوْمَ

الْثُّورِ»^۳ ی هست و ﴿أَنْشَرُ﴾^۳ یعنی «أَحْيَاء» و ما دوباره زنده نمی‌شویم، چنین مطلبی درست نیست. در سوره

مبارکه «جاثیه» که در پیش است، آیه ۲۴ هم همین حرف را دارد، می‌گویند: ﴿مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ

نَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾. در این جا حرف آنها به این صورت است که

بیش از یک مرگ نیست: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى﴾ و در آن جا سخن این است که بیش از یک حیات نیست

﴿مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾ و سرّ آن هم این است که این ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى﴾ که یعنی ما بیش از یک

مرگ نداریم، این ﴿الْأُولَى﴾ گاهی در مقابل ثانی است و گاهی مقابل ندارد؛ یک وقت است کاری چند درجه‌ای و

چند مرتبه‌ای است می‌گوییم اول این بود، بعد دوم این بود، یک وقت است که دومی ندارد و می‌شود گفت که اول

۱. سوره دخان، آیات ۸ - ۱۰.

۲. سوره دخان، آیه ۱۶.

۳. سوره زخرف، آیه ۱۱؛ سوره عبس، آیه ۲۲.

این کار را کردیم. پس اوّل گاهی در مقابل دوم است و گاهی مقابل ندارد، اینها که می‌گویند: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى﴾؛ یعنی ما یک مرگ بیشتر نداریم و فقط یک مرگ است؛ یعنی مرگ پایان زندگی ماست که انسان می‌میرد و می‌پوسد، تمام شد و رفت. ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى﴾ یک مرگ است و اولایی نیست که در مقابل ثانیه باشد، این وجه اوّل.

وجه دوم این است که در سوره مبارکه «غافر» اینها که قبلاً شنیدند - مثلاً بنا بر این که سوره قبلاً نازل شده باشد - آیه یازده سوره مبارکه «غافر» این است که در روز قیامت هنگامی که می‌خواهد حساب‌ها بررسی بشود، افراد می‌گویند: ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ﴾؛ ما را دو بار زنده کردی و دو بار میراندی؛ یک بار در دنیا ما را زنده کردی، بعد «إماته» کردی و مُردیم؛ وقتی مُردیم و به حیات برزخی ما را زنده کردی که این شد حیات دوم. بار دیگر ما را از برزخ «إماته» کردی و وارد قیامت و معاد کردی، پس ما دو مرگ داریم و دو حیات؛ حیات دنیاست و مرگ بعد از حیات است، یک حیات و مرگ؛ وارد برزخ می‌شویم حیات دوم، از برزخ می‌میریم منتقل می‌شویم وارد قیامت می‌شویم که می‌شود دو مرگ و دو حیات.

هر هجرتی دو چهره دارد: یک مسافر که هجرت می‌کند از آن جهت که ما را ترک می‌کند و ما او را نمی‌بینیم، این می‌شود غیبت و از آن جهت که وارد صحنه دیگر می‌شود، می‌شود حضور و شهادت. مرگ از این جهت است که ما آن را نمی‌بینیم، نه اینکه او نابود شد! او دارد می‌رود و وارد صحنه دیگر شده، کاملاً هست! وقتی از امام (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) سؤال می‌کنند که برزخ چه وقت است؟ فرمود: «الْقَبْرُ مُنْذُ حِينَ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».^۱ ما دیگر چهار تا عالم نداریم که یکی دنیا، یکی قبر، یکی برزخ و یکی قیامت باشد، ما سه عالم داریم؛ دنیا و برزخ و

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص ۲۴۲.

قیامت داریم و برزخ همان قبر است که سؤال و جواب و کلّ جریان، به تعبیر دینی گاهی از آن به برزخ یاد می‌شود و گاهی از آن به قبر.

پس وجه اول این است که اینها می‌گویند که ما یک مرگ داریم و بعد از مرگ خبری نیست: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى﴾ تمام شد و رفت.

وجه دوم این است، بنا بر اینکه سوره مبارکه «غافر» قبلاً نازل شده باشد و اینها دو مرگ و دو حیات را از قرآن شنیده باشند که قرآن می‌گوید عده‌ای در معاد می‌گویند: ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾، اینها دارند این را منکر می‌شوند و می‌گویند ما دو تا «إماته» نداریم، اولاً «إماته» نیست ﴿وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾، موت است و موت هم بیش از یکی نیست و موتی که بعد از آن حیات باشد ما نداریم، فقط موت داریم؛ لذا وجه اول این است که این موت است «و لا غیر»، اولی در قبال ثانیه نیست و وجه دوم هم آن است که اولی در مقابل ثانیه است و دارند ثانیه را منکر می‌شوند؛ می‌گویند شما که می‌گویید عده‌ای در قیامت می‌گویند: ﴿رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾، ما این را قبول نداریم ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى﴾، فقط یک مرگ است و دو مرگ نیست؛ اینکه برزخی باشد، در برزخ زنده بشویم، بعد از برزخ بمیریم و وارد معاد بشویم نیست.

پرسش: ... مجموع این است که حیات بعدی را دارند انکار می‌کنند.

پاسخ: بله، حیات بعدی را؛ منتها حیات بعدی با دو لحن طرح می‌شود: یکی حصر موت اولی است و دیگری هم حصر حیات اولی است؛ حصر حیات در سوره مبارکه «جاثیه» است که می‌گویند: ﴿مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾، آیه ۲۴ سوره «جاثیه» این است که ﴿قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾ و در سوره «دُخان» که محور بحث است دارد که ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى﴾؛ ما بیش از یک مرگ نداریم و این یک مرگ یا اولی است که مقابل ندارد، این وجه اول است؛ یا اولی است که مقابل دارد و مقابل آن هم برابر آیه سوره «غافر» مرگ ثانی است؛ البته قرآن

فقط نقل می‌کند، نه اینکه آنها باور داشته باشند! آنها می‌گویند شما که می‌گویید ما دو موت و دو حیات داریم،

نخیر! ما بیش از یک موت نداریم و بعد از مرگ خبری نیست. وجه سوم این است که در قرآن فرمود: ﴿وَكُنْتُمْ

أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ﴾^۱ که موتی بود و بعد حیاتی، بعد هم موتی هست و حیاتی. مشرکان می‌گویند نه، ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا

مَوْتُنَا الْأُولَى﴾؛ ما فقط قبلاً مرده بودیم و بعد زنده شدیم، همین! دیگر از این به بعد مرگی باشد که پشت سر آن

حیات باشد ما نداریم، از این به بعد یک مرگ خالی است! آن مرگی که بعد از آن حیات باشد، آن مرگ دنیایی

است؛ یعنی ما قبلاً مرده بودیم و بعد زنده شدیم. آن مرگی که بعد از آن حیات باشد، فقط یک مورد است: ﴿إِنْ

هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى﴾، برای اینکه ﴿وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ﴾. این مرگی که ما در مقابل داریم، بعد از این مرگ

دیگر حیاتی نیست؛ مرگی که بعد از آن حیات باشد فقط یک مورد است، ما قبلاً مرده بودیم: ﴿وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا

فَأَحْيَاكُمْ﴾؛ اما این مرگ بعدی مرگی نیست که بعد از آن حیات باشد! این سه وجه بود.

وجه چهارم هم به تعبیر سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) که این وجوه چهارگانه را ذکر کردند، این است که به

لحاظ حکایت باشد نه «مَحْکَى»^۲ یعنی کاری به آن واقع ندارد؛ این که گفت: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى﴾، به

لحاظ همین حکایتی باشد که در سوره مبارکه «غافر» است که شاید این به همان وجه قبلی برگردد که به لحاظ

حکایت بودن و نه به لحاظ «مَحْکَى» بودن؛ البته خیلی هم تفاوت به لحاظ «مَحْکَى» ندارد. سرّش آن است که

اینها مرگ را پوسیدن می‌دانند، الآن هم همین‌طور است! مشکل جهان کنونی این است که اینها متمدّانه حرف

می‌زنند؛ ولی جاهلانه فکر می‌کنند، غالب اینها خیال می‌کنند که مرگ پوسیدن است و مرگ پایان راه است.

۱. سوره بقره، آیه ۲۸.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۱۴۵؛ «و یمن أن یوجه بوجه رابع و هو أن یرجع التقید بالأولی إلى الحکایة دون المحکی و ذلك بأن یكون الذی قالوا إنما هو ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا﴾ و یكون معنی الکلام أن هؤلاء ینفون الحیة بعد الموت و...».

انبیا آمدند یک حرف تازه آوردند، فرمودند که انسان مرگ را می‌میراند! این حرف چقدر حرف آسمانی است! غیر از انبیا هیچ‌کسی این حرف را نزد که انسان مرگ را می‌میراند، جامع اینها که قرآن کریم است به عنوان «أُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ».^۳ فرمود: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»؛^۴ هر کسی مرگ را می‌چشد، نه مرگ او را بچشد! هر ذائقی مذوق را هضم می‌کند! یک لیوان آب، یک لیوان شربت یا یک استکان چای را که ذائق می‌نوشد، آن مذوق را هضم می‌کند؛ ما مرگ را هضم می‌کنیم، ما مرگ را می‌میرانیم، ما انتقال را می‌میرانیم، این بیان نورانی حضرت رسول (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) است که تفسیر قرآن است، فرمود: «إِنَّمَا تُثَقِّلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ»^۵ ما یک انتقال داریم و این انتقال را زیر پا لِه می‌کنیم. این بیان نورانی سیدالشهداء را ملاحظه بفرمایید در بحبوحه روز عاشورا که «أَقْبَلَتِ السَّهَامُ مِنَ الْقَوْمِ كَأَنَّهَا الْقَطْرُ»^۶ فرمود: «صَبْرًا بَنَى الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا فَنَظْرَةٌ»^۷ فرمود مرگ پل است و شما روی پل دارید راه می‌روید! این زیر دست و پای شماست! این طوری نیست که شما را از پای دریاورد! شما او را از پای درمی‌آورید و زیر دست و پایتان لِه می‌کنید: «فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا فَنَظْرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ»^۸ روی مرگ راه بروید پا بگذارید و آن طرف آب برسید! پس انسان است که مرگ را می‌میراند، اگر انسان است که مرگ را می‌میراند آن کسی که بعدها گفت:

مرگ اگر مرد است آید پیش من *** تا کشم خوش در کنارش تنگ تنگ^۹

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۴۱.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

۵. اعتقادات الإمامیه (للمصدق)، ص ۴۷.

۶. اللهوف علی قتلی الطفوف (فهری)، ص ۱۰۰.

۷. معانی الأخبار، ص ۲۸۹.

۸. دیوان شمس، غزل ۱۳۲۶.

از همین جا گرفته است! وگرنه شاعری، ادبی، یک فیلسوف و حکیمی در ایران آمده باشد و قبل از اسلام این حرف‌های بلند را زده باشد که نیست، وگرنه نمونه آن را بیاورید! هیچ حکیمی در ایران زمین نبود که این‌طور بلند حرف بزند:

مرگ اگر مرد است آید پیش من *** تا کشم خوش در کنارش تنگ‌تنگ

من از او جانی برم بی‌رنگ و بو *** او ز من دل‌قی ستاند رنگ‌رنگ

در این مصاف من پیروزم! من او را از پا در می‌آورم، نه او ما را! چون ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾، نه «كُلُّ نَفْسٍ يَذُوقُهَا الْمَوْتِ»، مرگ ما را نمی‌چشد ما او را می‌چشیم؛ لذا یا شیرین است یا تلخ، در روایات فراوان داریم که مرگ برای یک عده خیلی شیرین است و برای یک عده خیلی تلخ است، چون عصاره زندگی است.

عدم فهم متمدنان شرق و غرب از حقیقت مرگ و حیات

بنابراین مرگ در مرگ به معنای نابودی در کار نیست، ما فقط از جایی به جای دیگر هجرت می‌کنیم، وقتی به «دَارِ الْقَرَارِ»^۹ رسیدیم، دیگر هجرتی در کار نیست؛ لذا ﴿أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ﴾ و وقتی به «دَارِ الْقَرَارِ» رسیدیم، «حَيَاتٌ لَا مَوْتَ مَعَهُ»، هیچ! الآن هم شما بخواهید به متمدنان غرب و شرق بفهمانید، برای شما سخت است؛ لذا قرآن کریم آرام‌آرام شبهات و حرف‌های آنها را نقل می‌کند، بعد جهان را تفسیر می‌کند! الآن مشکل اساسی جهان چیست؟ اینها می‌گویند مرگ پایان راه است، چه غربی و چه شرقی! آنها اگر نظام علی را می‌پذیرند، در حدّ علت مادی می‌پذیرند، نه علت فاعلی! و اگر هدفمندی را می‌پذیرند، در حدّ رفاه و امنیت می‌پذیرند، نه آن سیر ملکوتی! الآن اگر عصر علمی نیست، پس چه وقت عصر علم است؟ الآن اگر عصر علم و

۹. نهج البلاغة (للصّبحی صالح)، خطبه ۱۳۲.

دانش نباشد که انسان به آسمان رفته به زیر زمین رفته، الآن اگر عصر علم نیست پس چه وقت عصر علم است؟ با این حال می‌گویند مرگ نابودی است!

پرسش: مگر سه تا حیات دو تا مرگ ندارند؟ سه تا حیات داریم: حیات دنیا، حیات برزخ و حیات اخروی.
پاسخ: بله، حیات با مرگ، این حیات را فرمود: ﴿أَحْيَيْتُنَا اثْنَيْنِ﴾؛ یعنی یک بار ما را زنده کردی بعد مُردیم، بار دیگر ما را زنده کردی بعد مُردیم، آمدم وارد این حیات، این حیات دیگر «دَارِ الْقَرَارِ» است؛ آن حیات «دَارِ الْقَرَارِ»، حیات بعد از موت ثانی است.

بنابراین الآن که عصر تمدن و عصر علم است، شما بخواهید این حرف‌ها را به جامعه بفهمانید، به زحمت می‌فهمانید. خیلی از سخنرانی‌ها، خیلی از مقالات و اینها در مدار همین امنیت و آزادی و استقلال مادی است، در سایه اینها انسان دارد حرف‌های دین را می‌رساند، وگرنه اساس دین برای مرگ به بعد است؛ یعنی اساس ابد است، چون بساط دنیا برچیده می‌شود! آنچه با ابدیت انسان راه دارد، از مرگ به بعد است؛ الان هم این مسئله برای خیلی‌ها حلّ شدنی نیست، آنها هر چه هم که می‌پذیرند بر این اساس است؛ نظام علیّی را هم که می‌پذیرند، علت فاعلی را نمی‌پذیرند، بلکه علت قابلی را می‌پذیرند؛ بله! بذری باید باشد تا کشاورزی باشد و ماده‌ای باید باشد که صنعت باشد، اما برهان وجود مبارک حضرت امیر را ببینید، در نهج‌البلاغه وقتی می‌خواهد نظام علیّی را ثابت کند نمی‌فرماید که زراعت که بدون بذر نمی‌شود، به علت مادی استدلال نمی‌کند، فرمود: «زَعَمُوا أَنَّهُمْ كَالنَّبَاتِ مَا لَهُمْ زَارِعٌ».^{۱۰} فعل بدون فاعل نمی‌شود، نه فعل بدون ماده! فعل بدون ماده که شما همه قبول دارید؛ شما هم به دنبال علیّت مادی می‌گردید و به دنبال علت صوری می‌گردید. چقدر این حرف زیباست! فرمود که زرع بدون بذر نمی‌شود؛ یعنی بدون علت مادی نمی‌شود، فرمود: «زَعَمُوا أَنَّهُمْ كَالنَّبَاتِ مَا لَهُمْ زَارِعٌ ... وَ هَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ

۱۰. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱۸۵.

بَان» و ساختمان البته مصالح ساختمانی می‌خواهد، علت مادّی می‌خواهد، علت صوری می‌خواهد؛ ساختمان سنگ و گل و آجر می‌خواهد، آهن می‌خواهد، یک؛ هیأت ساختمانی هم می‌خواهد، دو؛ اما عمده سازنده است! فرمود: «هَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ»؛ بدون بانی می‌شود؟ کشاورزی بدون زارع می‌شود؟ فعل بدون فاعل نمی‌شود! آن وقت اینها از طرفی می‌گویند: ﴿فَأْتُوا بِآبَاتِنَا﴾، اینها اصلاً نمی‌دانند معاد یعنی چه؟ قیامت یعنی چه؟ خیال می‌کنند انسان که زنده می‌شود و حیات بعد از موت یعنی دوباره برمی‌گردد به دنیا! این جا که مجدد عالم تکلیف است و عالم آزمون، آن جا عالم پاداش و عالم کیفر است!

برهان قرآنی ارائه شده توسط علامه طباطبائی بر ضرورت معاد

این برهان عمیق را سیدنا الاستاد دارد، ایشان فرمود که ما در سوره مبارکه «انبیاء» ذیل آیه دوازده این را مفصل بحث کردیم؛ که آسمان و زمین بی‌هدف خلق نشده است: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾، این نظام بازیچه نیست؛ با همین استدلال در همین آیه سوره مبارکه «دخان» که محل بحث است برهان اقامه می‌کنند، می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾؛ اگر کسی در همین زندگی و در دنیا هر کاری کرد کرد؛ اگر بیایند و بروند، حساب و کتابی نباشد این که می‌شود بازیچه! فرمود نه ما بازیگر هستیم، نه عالم جای بازی است و بازیچه است و نه شما برای بازی خلق شدید! این برهان را شما الآن هم بخواهید به متفکران غرب بفهمانید خیلی سخت است که انسان مرگ را می‌میراند نه بمیرد! مرگ پوسیدن نیست، مرگ از پوست به درآمدن است و تمام حقیقت برای «بَعْدَ الْمَوْتِ» است و هر حساب و کتابی هم که باشد آن جا برای آدم روشن می‌شود؛ انسان متحیرانه می‌گوید: ﴿مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾،^{۱۱}

فرمود وقتی اینها می‌گویند: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ﴾ برهان اینها آن است که می‌گویند: ﴿فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛ پدران ما را بیاورید! گاهی انبیا (علیهم‌السلام) مرده را زنده می‌کردند که این البته مقدور خداست ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ﴾.^{۱۲} برهان ابراهیم خلیل (سلام‌الله‌علیه) این بود که ﴿رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ﴾^{۱۳} عملاً هم نشان دادند ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ﴾، بعد ﴿قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ﴾؛^{۱۴} فرمود این کارها را ما کردیم، نشان دادیم و مرده را زنده کردیم، ولی معاد این نیست! معاد این است که کل بساط زمین تبدیل می‌شود به عالم دیگر: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾؛^{۱۵} کل نظام سپهری عوض می‌شود و شما نابود نمی‌شوید، بلکه هجرت می‌کنید، مرگ انتقال از عالمی به عالم دیگر است. امروز هم کار سختی است که انسان بخواهد بفهماند که بشر مرگ را می‌میراند، نه بمیرد و نه پیوسد و احیای قبور هم همین است!

توصیه بزرگان به استفاده از آرامستان‌ها برای درك حقیقت مرگ

اینکه می‌گویید بروید به سراغ قبرستان، آن‌جا که مرده‌ها نیستند! آن‌جا زنده‌های واقعی هستند! خیلی‌ها به برکت همین زیارت قبور به جایی رسیدند؛ قبلاً هم به عرض شما رسید، این دعای مخصوص زیارت قبور یک مکتب و مدرسه است! انسان که رفت نزد آنها عرض ادب کرد، فاتحه خواند و سلام کرد، «السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ»^{۱۶} و این چیزها را خواند، آن دعای معروف و ذکر معروف را می‌خواند: «السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، بعد می‌گوید: «يَا أَهْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَيْفَ وَجَدْتُمْ قَوْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

۱۲. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

۱۳. سوره بقره، آیه ۲۵۸.

۱۴. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

۱۵. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

۱۶. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص ۲۲۹: «السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ رَحِمَ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَالْمُسْتَأَخِرِينَ وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ».

إِلَّا اللَّهُ»^۱ یعنی من آمدم این جا درس بگیرم! ای اهل «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» شما را به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» قَسَم بگوئید که آن جا چه خبر است؟ اینکه مرحوم قاضی و اینها بسیاری از اوقات را در «وادی السلام» می گذراندند به این علت است که آن جا از هر حوزه ای و دانشگاهی قوی تر است و از هر مکتب و مدرسه ای قوی تر است، اگر کسی با مرده ها بتواند حرف بزند! چون واقعیت نزد آنهاست! ما به آنها قَسَم می دهیم که شما را به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» قَسَم بگوئید که آن جا چه خبر است؟ اگر این اثر نداشته باشد - مَعَاذَ اللَّهِ - این دعا لغو است.

بنابراین مرگ برای خیلی ها روشن نیست و خیال می کنند که پوسیدن است؛ مرگ حیات است، انتقال است، هجرت است و همه چیز را با هم می بینند! در شبانه روز پنج بار مؤمنینی که قدری آزاد هستند، سری به بچه ها در منزل می زنند؛ یعنی در این اوقات «صَلَوَاتِ خَمْس» شب و روز پنج بار اینها سری می زنند - البته آنها که آزادتر باشند - که بچه ها مشغول نماز اول وقت هستند یا نیستند؟ این است که مرحوم آقای قاضی و امثال آقای قاضی سعی می کردند که «وادی السلام» را ترک نکنند، برای اینکه آن جا از هر مدرسه ای قوی تر است! فرمود معنای مرگ این نیست که شما دوباره برگردید به دنیا!

عدم درك حقیقت مرگ توسط قائلین به تناسخ و آسانی ابطال آن

تناسخی ها هم که فکر می کنند انسان وقتی که مُرد، چون پاداش و کیفری هست و دوباره باید پاداش یا کیفر ببیند، پس روح او به بدنش برمی گردد، براساس حکمت متعالیه پاسخ تناسخی ها و نفی تناسخ کار آسانی است، چون برابر سوره مبارکه «مؤمنون» این بدن باید رشد بکند تا به مرحله نفس یابی برسد؛ این نطفه بشود عَلَقَة، عَلَقَة بشود مُضْغَة، مُضْغَة بشود جنین، بشود عِظَام، ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾ و بعد بشود جنین، ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾.^۱

۱. جامع الأخبار (للشعیری)، ص ۵۰؛ «عَنْ أَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ كُنْتُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَرَّ بِالْمَقَابِرِ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...».

آخر^۱. این علقه «نُطْفَةُ الْحُدُوث» است و «عَلَقِيَةُ الْبَقَاء»، مُضَعَّة «عَلَقِيَةُ الْحُدُوث» است و «مُضَعَّةُ الْبَقَاء»، آن عِظَام «مُضَعَّةُ الْحُدُوث» است و «عِظَامِيَةُ الْبَقَاء»، جنین «عِظَامِيَةُ الْحُدُوث» است و «جَنِينُ الْبَقَاء» تا ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ﴾ که همان را ما ﴿خَلَقْنَا آخِرَ﴾ کردیم. بنابراین روح به منزله میوه بدن است که ترقی می‌کند و به آن جا می‌رسد. هر درختی برای خودش یک میوه دارد، نه اینکه میوه این درخت که این درخت را رها کرده، دوباره به بدن نهالی که درخت آن این میوه را می‌دهد به آن نهال برسد، این اصلاً شدنی نیست؛ لذا ابطال تناسخ براساس مکتب حکمت متعالیه آسان است، براساس مکتب‌های دیگر مقداری تأمل طلب می‌کند؛ تناسخ به هر وسیله‌ای باشد مستحیل است.

هجرت، حقیقت تعامل انسان با مرگ و برگشت ناپذیر بودن او

حقیقت انسان هجرت است، این را اگر ما خوب بررسی کنیم که حقیقت انسان این است که او مهاجر است، دیگر برگشت آن می‌شود مُستحیل؛ اگر حقیقت انسان این است که «أَنْتَ نَاطِقٌ»، برگشت او به «صاهل» و «ناهی» و اینها محال است. حقیقت انسان این است که او مهاجر است: ﴿إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۲ برگشت نداری، داری می‌روی. اگر ثابت شد - برابر آیات قرآن - که حقیقت انسان این است که رونده است، این دوباره برگردد یعنی چه؟! تمام الآن هم که شما می‌بینید اینها «به زیر آورند چرخ نیلوفری را»،^۳ حلّ این حرف‌ها برای آنها خیلی سخت است. اینها در تمام مدت عمر همان ﴿مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾ را دیدند؛ همان چیزی را که می‌بینند، همان معرفت‌شناسی حسی و تجربه حسی است؛ اما اینکه برای اینها ثابت بشود که ما موجودی داریم که «حَقِيقَتُهُ أَنَّهُ مُهَاجِرٌ»، اگر این برهانی بشود که قابل برهان هم هست، دیگر تناسخ محال است. حقیقت «الف» این است که

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۲. سوره انشقاق، آیه ۶.

۳. دیوان اشعار ناصر خسرو، قصاید، قصیده ۶؛ «درخت تو گر بار دانش بگیرد *** به زیر آوری چرخ نیلوفری را».

رونده است، پس برگشت آن محال است! حقیقت انسان این است که ﴿كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَذْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾، مرتب از دنیا وارد صحنهٔ برزخ، بعد وارد صحنهٔ معاد و - إن شاء الله - بعد هم وارد بهشت می‌شود.

عدم نقض تفسیر حقیقت مرگ به «هجرت» با رجعت

پرسش: ... رجعت که

پاسخ: رجعت برگشت خودش است و قبلاً هم اشاره شد؛ این طور نیست که روح این شخص - معاذ الله - برگردد! خود روح، شخص است! یک چند صباحی در دنیا دوباره برمی‌گردد، آن کارهای انجام نشده را انجام می‌دهد و دوباره می‌رود؛ مثل مسافری که وسط‌ها یک چند روزی معطل شد که کارهای خود را انجام بدهد و بعد می‌رود. این طور نیست که - معاذ الله - روح این شخص به بدن نوزاد تعلق بگیرد، خود آن شخص است؛ مثل همان ﴿فَأَمَاتُهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ﴾^۱ که دوباره زنده شد، این همان شخص است، بیگانه که نیست. این مثل مسافری است که چند روز کار دارد و کارهای خود را انجام می‌دهد و بعد راهش را ادامه می‌دهد؛ این طور نیست که اگر چند روز در دنیا ماند، با هجرت او مخالفت داشته باشد.

بنابراین حقیقت انسان این است که رونده است و چیزی که حقیقت او این است که «أَنْتَ مُهَاجِرٌ»، دیگر بازگشت و برگشت او به نحو تناسخ محال است؛ لذا آنها که می‌گویند: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى﴾، این معنای ﴿مَوْتُنَا الْأُولَى﴾ با چهار وجه توجیه شده، فرمود که حرف آنها این است که ما حیات بعدی نداریم و نشانه آن هم این است که گفتند شما پدران ما را زنده کنید بیاورید؛ پدران آنها را هم زنده کردند؛ اما باز آنها باور نکردند، ﴿فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

توصیه خدای سبحان به پیامبر بر انداز مشرکان به عواقب انکار و ناتوانی آنان

بعد می‌فرماید که این گردن‌کشی‌ها برای چیست؟ شما برای چه کسی دارید گردن‌کشی می‌کنید؟ چون هم در آغاز سوره مبارکه «زخرف» این‌طور بود، آغاز سوره مبارکه «دخان» این است که ﴿إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ﴾^۱ ما بالاخره بگیر و ببند هم داریم، همیشه برهان نیست. اگر کسی برهان را نپذیرفت، ﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ﴾^۲ به دنبال اوست؛ حالا فرمود این گردن‌کشی‌های شما برای چیست؟ مگر از قوم «تَّبِع» خبر ندارید که اینها یمن را با آن وضع تحت تسخیر داشتند؟ مگر در برابر انبیا نایستادند؟ مگر گردن آنها را ما خم نکردیم؟ در سوره مبارکه «سبأ» و اینها این سه - چهار مرحله گذشت، فرمود: رسول من (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)! به این سرمایه‌داران مُتَرَف و مُسْرِف قریش بگو! کسانی را ما قبل از اینها خاک کردیم که ﴿وَمَا بَلَّغُوا مِيعَتَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ﴾^۳ اینها یک دهم ثروت و قدرت آنها را نداشتند، قدری جلوتر که می‌رویم به قارون می‌رسیم، می‌بینیم قارونی که ﴿مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ﴾^۴ در همان بخش، خدا می‌فرماید که ما قبل از قارون کسانی را خاک کردیم که ﴿أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالاً﴾^۵ از قارون سرمایه‌دارتر بودند! تا می‌رسد به جریان عاد و ثمود که ﴿لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾^۶ فرمود ما همه آنها را خاک کردیم. این‌جا می‌فرماید که حالا یمن خیلی از اینها دور نیست، مُلُوك یمن آن حِمِیر^۷ و امثال ذلک آن‌جا سرزمین فراوانی داشتند و به عذاب الهی گرفتار شدند، اینها که قدرتمندتر از آنها نیستند! ﴿أَهُمْ خَيْرٌ﴾، این خیر، خیر نفسی است و نه اضافی؛ یعنی بهتر نه، یعنی اینها خوب هستند یا قوم تُبَّع؟ و کسانی که قبل از قوم تُبَّع، یعنی

۱. سوره دخان، آیه ۳.

۲. سوره حاقه، آیه ۳۰.

۳. سوره سبأ، آیه ۴۵.

۴. سوره قصص، آیه ۷۶.

۵. سوره توبه، آیه ۶۹.

۶. سوره فجر، آیه ۸.

۷. پادشاهی حِمِیر - دوران شکوفایی: ۱۱۰ پیش از میلاد تا ۵۲۰ میلادی - از پادشاهی‌های قدیم یمن بود. پایتخت این پادشاهی نخست شهر ظَفَّار و سپس شهر صنعای امروزی بود.

قوم حَمِیر و یمنی و امثال آن بودند. مسئله یمن و سبأ جریان مُلک سلیمان و آن اِمرائه سبأ و امثال آن این سابقه فراوانی داشت، فرمود تمام اینها را ﴿أَهْلَكْنَاهُمْ﴾، چرا؟ چون مُجرم بودند.

دلالت خلقت نظام هستی براساس «حق» و باطل ناپذیری آن بر معاد

حال می‌رسیم به برهان مسئله؛ برهان مسئله این است که اگر این‌جا هر کسی بیاید و برود و حساب و کتابی نباشد، می‌شود بازیچه، ما بازیگر نیستیم و عالم را به حق آفریدیم! این هم به صورت موجه آمده و هم به صورت سالبه؛ هم به این صورت آمده که ما آسمان و زمین را جز به حق خلق نکردیم و هم فرمود ما بازیگر نیستیم. الآن اگر از مهندسی سؤال بکنند که شما این شبستان مسجد اعظم را با چه چیزی خلق کردی و با چه چیزی آفریدی؟ این می‌گوید مصالح ساختمانی آن آهن هست، بُتن هست، سیمان هست، گچ هست، سنگ هست و امثال این موارد. ما از خدا می‌خواهیم سؤال بکنیم که شما عالم را از چه چیزی خلق کردی؟ هیچ نبود! شما عالم را که هیچ نبود با چه چیزی آفریدی؟ اینها «کان تامّه» است! شما آب را که از چیزی خلق نکردی؟ هوا را که از چیزی خلق نکردی؟ این سؤال ما را جواب بدهید که این عالم را از چه خلق کردید؟ می‌فرماید ما عالم را از حق خلق کردیم، این عالم باطل نمی‌پذیرد: ﴿مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ این «باء» یا «باء» مصاحبه است یا «باء» ملابسه است؛ یا پیچیده به حقیقت است یا در صحبت حقیقت است.

پرسش: «يَا مَنْ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنَ الْعَدَمِ»^۱ چه؟

پاسخ: بله، «مِنَ الْعَدَمِ»، یعنی اینها قبلاً معدوم بودند و شما اینها را در این نشئه وجود کردید، عدم نسبی است و

نه عدم نفسی؛ یعنی این‌جا نبودند و از جای دیگر آوردی، نه اینکه اصل شیء معدوم محض بود که «مِنَ الْعَدَمِ»

۱. البلد الأمين و الدرع الحصين، ص ۴۰۹.

بشود مادّه؛ یعنی خدا از عدم چیزی را خلق می‌کند که عدم بشود مادّه، مثل اینکه مهندس از سنگ و گِل دیوار می‌سازد، عدم چیزی نیست که خدا از او شیئی در بیاورد.

پرسش: از ده یکی را که کم کنیم می‌شود نه... .

پاسخ حضرت زهرا (سلام الله علیها) به شبهه ماده اولیه خلقت اشیاء

پاسخ: میرداماد^۱ به میدان آمده که این شبهه را پاسخ بدهد، این شبهه را حضرت زهرا (سَلَامُ اللهِ عَلَيْهَا) پاسخ داده! شبهه این است که خدا جهان را از چه چیزی آفرید؟ اگر از شیء آفرید، پس این شیء مادّه ازلی بود و - مَعَاذَ اللهِ - خدا نمی‌خواهد، اگر از عدم آفرید، عدم یعنی نیستی، از نیستی که نمی‌شود هستی در بیاوریم! الآن این جا چیزی نیست، از نیستی که نمی‌شود دیوار ساخت و شیء هم از این دو حال خارج نیست؛ اگر «مِنْ شیء» باشد، پس آن شیء ازلی است و - مَعَاذَ اللهِ - خدا نمی‌خواهد، اگر «مِنْ لَا شیء» باشد، «لَا شیء» که عدم است، از عدم که آدم چیزی خَلَق نمی‌کند و شیء هم از دو نقیض بیرون نیست: یا وجود است یا عدم؛ خلقت از «شیء» محال است، خلقت از «لَا شیء» محال است و «شیء» هم که بیش از دو نقیض ندارد؛ این شبهه است.

مرحوم میرداماد می‌فرماید بین خطبه حضرت زهرا (سَلَامُ اللهِ عَلَيْهَا) چیست! ۲۵ سال قبل از وجود مبارک حضرت امیر، فاطمه زهرا این خطبه را خواند! این بیان یک خطبه دارد که علمی است و فهم آن بسیار دشوار است؛ یک خطابه دارد که برای استرداد فدک و جریان غدیر و سقیفه است. در خطبه، نه در خطابه؛ در آغاز آن خطبه حضرت فرمود بدانید! نقیض «مِنْ شیء»، «مِنْ لَا شیء» نیست، بلکه نقیض «مِنْ شیء» «لَا مِنْ شیء» است، نه «مِنْ لَا شیء». نقیض موجبه، سالبه است، نه معدوله! فرمود: «ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ»^۲ این جا سجده

۱. القبسات، ص ۱۳۳.

۲. دلائل الإمامة (ط - الحدیثه)، ص ۱۱۱؛ الإحتجاج علی أهل اللجاج (الطبرسی)، ج ۱، ص ۹۸.

دارد! اشیا را آفرید؛ یعنی ابتدایی است، نه از «شیء» است تا آن شیء بشود ازلی و نه از «لاشیء» است تا شما بگویید که «لاشیء» نمی تواند ماده باشد. نقیض «مِنْ شیء»، «مِنْ لا شیء» نیست، وگرنه هر دو موجه است! نقیض «مِنْ شیء»، «لا مِنْ شیء» است، نه «مِنْ لا شیء». بنابراین «ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ».

تفسیر پاسخ حضرت زهرا در خطبه علی (علیه السلام) و توصیف محقق کلینی از آن

وجود مبارک حضرت امیر بعد از ۲۵ سال یک خطبه خیلی بلندی دارد که آن خطبه را هنگامی که خواست دوباره مردم را به طرف معاویه در جنگ صفین بسیج کند بیان فرمودند، آن خطبه در نهج البلاغه هست. با کافی مرحوم کلینی آشنا هستید، ایشان سخنرانی و بیاناتی در کافی ندارد، «إِلَّا مَا شَذَّ وَ نَدَّرَ»؛ اما هنگام نقل این خطبه نورانی، وقتی می خواهد این خطبه را نقل کند، می گوید که کسی در این خطبه حرف زد که اگر جمیع بشر «مِنْ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ» در آن باشند و در بین آنها نبیایی نباشد، هیچ کس نمی تواند مثل این خطبه بیاورد، «بِأَبِي وَ أُمِّي»! این را مرحوم کلینی، در جلد اول کافی در این خطبه حضرت امیر دارد. آن به برکت همین جمله است که خدا اشیا را «لَا مِنْ شَيْءٍ»^۱ آفرید؛ نه «مِنْ شیء» آفرید تا ازلیت ماده لازم باشد، نه «مِنْ لا شیء» آفرید تا شبهه ای باشد که عدم نمی تواند ماده باشد. فرمود: «لَا مِنْ شَيْءٍ» آفرید.

تکمیل کلام محقق کلینی توسط صدر المتألهین در توصیف این خطبه

مرحوم صدر المتألهین در شرح این سخنان جناب کلینی که مرحوم کلینی می فرماید اگر اولین و آخرین، همان حرف تحدی قرآن کریم است که «لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ»^۳ اگر انبیا در آنها نباشند نمی توانند این طور حرف

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۳۶.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۳۴.

۳. سوره اسراء، آیه ۸۸.

بزند، مرحوم صدرالمألهین فرمود که یک چیز را هم اضافه بکن! هر پیغمبری هم این طور نمی تواند حرف بزند،

بگو انبیای اولوالعزم! آن انبیای بزرگ! وگرنه از انبیای دیگر هم نشنیدیم که آنها این طور حرف بزند.^۱

یک وقت حرف جناب ابن ابی الحدید را ما محضر مرحوم علامه رساندیم؛ ابن ابی الحدید دارد که من آن خطبه

معروف را که در اواخر نهج البلاغه دارد - ﴿الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ﴾^۲ را که حضرت تلاوت فرمودند، یک خطبه طولانی

دارند،^۳ - می گوید من از پنجاه سال قبل تا الان بیش از هزار بار این خطبه را خواندم و هر وقت می خواندم

«أحدثت عندي روعة و خوفا و عظة»؛^۴ هر وقت می خواندم برای من تازگی داشت! بعد گفت اگر همان طوری که

برای ادبا یک چیز معروفی است که اگر مثلاً همه ادبا جمع بشوند فلان قصیده خواند بشود سجده می کنند، اگر همه

ادبا و فصحا و بلغا جمع بشوند و این خطبه علی برای آنها خوانده بشود باید سجده کنند.^۵ من به عرض مرحوم

علامه رساندم که این اغراق نیست؟ فرمود نه اغراق نیست. عرض کردم سجده برای کلام؟! فرمود همان کلام

خداست که این جا ظهور کرده است. همان آیات الهی است که به صورت خطبه علی درآمده است! در حقیقت اگر

برای خطبه علی (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) سجده می کند، این وصف به حال متعلق موصوف است؛ یعنی برای حقیقت قرآن

دارد سجده می کند.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

۱. شرح أصول الكافي (صدرا)، ج ۴، ص ۳ و ۴.

۲. سوره تکاثر، آیه ۱.

۳. نهج البلاغه (للصباحي صالح)، خطبه ۲۲۱.

۴. شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۵۳؛ «و أقسم بمن تقسم الأمم كلها به لقد قرأت هذه الخطبة منذ خمسين سنة و إلى الآن أكثر من ألف مرة ما قرأتها قط إلا و أحدثت عندي روعة و خوفا و عظة و أثرت في قلبي و جيبيا و في أعزائي رعدة و لا تأملتها إلا و ...».

۵. شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۵۲ و ۱۵۳؛ «و الله ما سن الفصاحة لقریش غیره و ينبغي لو اجتمع فصحاء العرب قاطبة في مجلس و تلى عليهم أن يسجدوا له...».